

نقش عوامل فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده‌های ایرانی در سال ۱۳۸۸ (مطالعه موردی: شهرستان گنبد کاووس)^۱

* علیرضا اسماعیلی

** دکتر علیرضا کلدی

کد مقاله: ۸۸۱۱۱۰۰۱

چکیده

نابرابری جنسیتی در خانواده یکی از پدیده‌های اجتماعی جوامع بشری در گذشته و عصر حاضر است که جامعه‌ی ایران، از جمله شهرستان گنبد کاووس نیز به واسطه‌ی تنوع ویژگی‌های قومیتی و مذهبی شرایط خاصی دارد. نابرابری جنسیتی به توزیع نامناسب امکانات و امتیازات در شرایط برابر به جنس مرد یا زن گفته می‌شود. عبارت دیگر، در جامعه‌ی ایران همانند سایر جوامع امتیازات، امکانات و حتی رفتارها، دیدگاهها و سیاستها نسبت به زن فرودستانه و بالعکس نسبت به مرد فرادستانه است و البته در دوران معاصر، با افزایش سطح آگاهی خانواده‌ها بویژه زنان، مقام و منزلت آنها در جامعه تغییرات قابل توجهی نموده است، لیکن برای رسیدن به وضع مطلوب راه درازی در پیش است که زنان باید در این راه مردان را با خود همراه نمایند و در غیر اینصورت برابری را باید در شعارها یا کتابها جستجو کرد. این مطالعه بدنبال بررسی نقش عوامل فرهنگی مانند ایدئولوژی مردسالاری، نقش آموزشی و سرمایه‌ی فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده می‌باشد.

این پژوهش با بیشتر با رویکرد کارکردگرائی صورت گرفت، زیرا این رویکرد بیشتر به مباحث اجتماعی و فرهنگی پرداخته و وجود آنها را برای حیات جامعه و خانواده لازم و ضروری می‌داند، بنابراین برای تبیین نابرابری جنسیتی از مدل و الگوی نظری دیدگاههای کارکردگرائی استفاده گردید که طبق آن نقش عوامل فرهنگی از طریق متغیرهای ایدئولوژی مردسالاری، نقش آموزشی، سرمایه‌ی فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده بطور مستقیم سنجش گردید که سهم عوامل فرهنگی ۲۱/۷ درصد می‌باشد.

واژگان کلیدی: نابرابری جنسیتی، خانواده، ایدئولوژی مردسالاری، سرمایه فرهنگی، نقش آموزشی.

۱- مقاله حاضر برگرفته از رساله دوره دکتری جامعه‌شناسی تحت عنوان «نقش عوامل فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده‌های ایرانی در سال ۱۳۸۸» در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تدوین و ارائه گردیده است.
* دانش‌آموخته مقطع دکتری جامعه‌شناسی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

مقدمه

نابرابری جنسیتی از ویژگیهای طبیعی و جسمانی آغاز و به ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی ختم می‌شود. در جوامع اولیه مبنای نابرابری جنسیتی بین افراد خانواده ویژگیهای طبیعی و جسمانی بود و در عصر حاضر ویژگیهای اجتماعی و فرهنگی ملاک برتری است. به هر حال گرچه نابرابری جنسیتی در خانواده در عصر حاضر نسبت به گذشته مناسب‌تر گردیده است لیکن هنوز هم زنان در شرایط نامساعدتری نسبت به مردان قرار دارند. بعبارت دیگر گرچه در خانواده شاهد دگرگونی آرام و تدریجی در باره‌ی نقش جنسیتی مردان و زنان هستیم، اما همچنان تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی بین آنان وجود دارد.

البته نابرابری را نباید با تفاوت یکسان گرفت، مردان و زنان به واسطه‌ی ویژگیهای طبیعی با یکدیگر متفاوتند، روحیات دختران با پسران از یک جنس نیست و بر همین اساس، وسایل بازی آنها نیز با همدیگر فرق می‌کند، لیکن الزاماً به معنای نابرابری نیست، زیرا نابرابری زمانی شکل می‌گیرد که افراد در سلسله مراتب اجتماعی رتبه‌بندی یا درجه‌بندی شوند.

نابرابری جنسیتی در جهان به شکلهای گوناگونی وجود دارد، اشتغال مردان نسبت به زنان بسیار بیشتر، سطح تحصیلات زنان به نسبت مردان کمتر، شرایط تغذیه‌ی زنان نسبت به مردان بدتر و قدرت مردان نسبت به زنان در جامعه قابل مقایسه نیست، زیرا اغلب مسؤولیت‌های جامعه بر عهده‌ی مردان می‌باشد، و در خانه نیز امور مهم و تصمیمات آن بر عهده‌ی مردان و امور غیرضروری بر عهده‌ی زنان می‌باشد.

در این مقاله ابتدا تعریف نابرابری جنسیتی از دیدگاه صاحب نظران پرداخته می‌شود و سپس هدف، ضرورت و فرضیه‌های پژوهش و در وهله‌ی سوم مبانی روش‌شناسی از جمله روش و ابزار تحقیق، و اعتبار و روائی ابزار اندازه‌گیری و چارچوب نظری تحقیق و مروری بر مطالعات پیشین و در نهایت دستاوردهای تحقیق، نتیجه‌گیری و پیشنهادات پرداخته می‌شود. ضمناً، در تجزیه و تحلیل داده‌های آماری از آزمون‌های کای اسکوتر، و رگرسیون چندگانه با استفاده از نرم افزار SPSS استفاده می‌شود.

طرح مسأله

نابرابری جنسیتی نوعی تفکیک اجتماعی، جدایی سازی موقعیت‌هاست، ولی هرگونه جداسازی، به معنای نابرابری نیست، بعبارت دیگر موقعیت‌ها زمانیکه نسبت به یکدیگر درجه‌بندی شود، نابرابری شکل می‌گیرد. بنابراین جداسازی مردان از زنان، به معنی برتری یکی بر دیگری نیست، ولی با این حال تفکیک اجتماعی گامی مهم در جهت نابرابری است. البته جنس^۱ با جنسیت^۲ متفاوت است. جنس به تفاوت‌های بیولوژیکی بین مردان و زنان اطلاق می‌گردد، در صورتیکه جنسیت به تفاوت‌های اکتسابی بین مردان و زنان دارد. جنسیت در جوامع مختلف، در برگیرنده‌ی ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی است که پایه و اساس نابرابری در امکانات، امتیازات و موقعیت‌ها است. لذا «نابرابری جنسیتی، عبارت است از نابرابری زن و مرد در داشتن امکانات موجود.» (ساروخانی، ۱۳۷۰، ص ۶۷۳) به نظر کرامارا و تریچه‌ر، «هرگونه رفتار، سیاست، زبان و دیگر کنش‌هایی که نشان‌دهنده‌ی دیدگاه ثابت، فراگیر و نهادینه شده‌ی اعضای جامعه نسبت به زنان به عنوان موجوداتی فرودست باشد، به معنای نابرابری جنسیتی است.» (کرامارا و دیگری، ۱۹۸۵، ص ۱۸۵).

بنابراین نابرابری جنسیتی به معنی برخورداری یک گروه از امتیازات و امکانات اجتماعی و اقتصادی بیشتر در جامعه است و بدون شک در خانواده نیز نابرابری جنسیتی به مفهوم پاداشها و امکانات بیشتر برای یکی از دو جنس مرد یا زن می‌باشد و شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه نقش مؤثری در توزیع نابرابر امتیازات، امکانات، موقعیتها و فرصتها دارد. لذا بحث نابرابری جنسیتی، به شدت با تفاوت‌های ارزشی درهم آمیخته است، زیرا افراد جامعه با توجه به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و باورها و عقاید خود از برابری یا نابرابری تعریف می‌کنند.

نابرابری جنسیتی شامل «حق رأی زنان جهت شرکت در فعالیتهای سیاسی، برابری دستمزد زنان و مردان در قبال کار برابر، فرصت‌های نابرابر در دسترسی به امکانات آموزشی، کار خانگی و ابهام احتساب آن در ایجاد تولید ناخالص ملی، عدم مشارکت در تصمیم‌گیری‌های درون خانه و نابرابری در حقوق مدنی می‌باشد.» (محمدی اصل، ۱۳۸۱، ص ۵۴) برخی تفاوت‌های زن و مرد را به ویژگی‌های جسمانی تقلیل داده‌اند، که به نظر می‌رسد در جامعه‌ی امروز نقش قابل توجهی در نابرابری جنسیتی نداشته باشد، بلکه ویژگی‌های

اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تعیین کننده است. «دیدگاه تفاوتی فمینیست، بر جنس که مقوله‌ای کاملاً زیستی است پا می‌فشارد، در حالی که دیدگاه نابرابری فمینیست، بر مقوله جنسیت که دربرگیرنده مؤلفه‌های فرهنگی، اجتماعی و روانی است، تکیه می‌کند.» (وود، ۱۹۹۹، ص ۲۰).

«نابرابری جنسیتی به جهت نظری مبین تمایز دسترسی زنان و مردان به فرصتها و امکانات از جمله قدرت است، بعبارت دیگر از رجحان مردان در دسترسی به امکانات خبر می‌دهد و به لحاظ عملیاتی با شاخصهایی چون اقتدار مردان در جامعه، طبیعت دوگانه جنسیتی قوانین و برتری جنسیتی مردان بر زنان در حوزه مشارکت اجتماعی قابل ارزیابی است.» (رضایی، ۱۳۸۳، ص ۸۱).

هدف و ضرورت پژوهش

هدف در این پژوهش بررسی و شناخت نقش متغیرهای ایدئولوژی مردسالاری، نقش آموزشی و سرمایه‌ی فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده‌ی ایرانی می‌باشد. بعبارت دیگر هدف این تحقیق سنجش نقش برخی متغیرهای فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده می‌باشد.

بنابراین این بررسی بدنبال پاسخ به چند سؤال است:

- ۱- دیدگاه مردان و زنان نسبت به نابرابری جنسیتی در خانواده چگونه است؟
- ۲- عمده‌ترین متغیرهای فرهنگی مؤثر بر نابرابری جنسیتی در خانواده کدامند؟
- ۳- نقش کدام متغیر نسبت به متغیرهای دیگر در تبیین متغیر وابسته بیشتر است؟ برای پاسخ به این پرسشها فرضیه‌هایی برای سنجش همبستگی و تبیین متغیرها تدوین گردید:

فرضیه‌های تحقیق

- ۱- ایدئولوژی مردسالاری بر نابرابری جنسیتی در خانواده تأثیرگذار می‌باشد.
- ۲- متغیر آموزشی بر نابرابری جنسیتی در خانواده تأثیرگذار می‌باشد.
- ۳- سرمایه فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده تأثیرگذار می‌باشد.

از ضرورت‌های این پژوهش می‌توان به بازیابی نقش زنان در روند توسعه‌ی پایدار اشاره کرد. زنان به عنوان نیمی از جمعیت ایران نقش فعالی می‌توانند در تحولات داشته باشند. مسائل زنان و به ویژه نابرابری جنسیتی از دیرباز جزء مسائل مهم جامعه ما بوده است. در جامعه ما از توان و پتانسیل زنان کمتر استفاده شده است و بطور حتم یکی از موانع توسعه‌ی کشور محسوب می‌گردد. زمانیکه یک جامعه‌ای از نیمی از پتانسیل خود - بواسطه زن بودن به راحتی عبور کند و آن را نبیند، توسعه یافتگی آن امری مشکل، حتی محال است. بنابراین عدم استفاده صحیح نیروی زنان مانعی جدی در راه توسعه کشور است. برای رسیدن به توسعه‌ی پایدار و تسریع فرایند توسعه و تحقق عدالت اجتماعی لازم است در برنامه‌ریزیها و تصمیم‌گیریها زنان را به عنوان نیروهای فعال مورد توجه قرار داد.

مبانی روش‌شناسی

روش غالب در پژوهش پیمایشی است و مهمترین ابزار گردآوری داده‌ها یا تکنیک غالب در پژوهش، پرسشنامه است. بعبارت دیگر، در روش پیمایشی، ابزار گردآوری اطلاعات و داده‌ها، در وهله‌ی اول پرسشنامه و در مرحله‌ی دوم اسناد و مدارک می‌باشد که هر یک بدون دیگری ارزش علمی ندارند.

جامعه‌ی آماری در این بررسی کارکنان شهرستان گنبد کاووس در بخشهای مختلف فرهنگی خدماتی و کشاورزی هستند. حجم جمعیت نمونه با ۹۹ درصد اطمینان، ۴۰۰ نفر می‌باشد. با عنایت به پراکندگی و گستردگی جامعه‌ی آماری در این مطالعه، ابتدا از نمونه‌گیری خوشه‌ای چند درجه‌ای و سپس از شیوه‌ی اتفاقی استفاده گردید.

برای اعتبار ابزار تحقیق، پرسشنامه محقق ساخته در اختیار کارشناسان خبره قرار گرفت، پرسشهایی که دیدگاههای کارشناسان راجع به آنها یکسان بوده، انتخاب گردیده است و درغیر اینصورت با نظر آنها تغییر متناسب ایجاد شده است. جهت روائی ابزار پژوهش، از آزمون آلفای کرونباخ استفاده گردیده است.

چارچوب نظری پژوهش

راجع به نابرابری جنسیتی، نظریه‌های فمینیستی، کارکردگرایی، مارکسیستی و نوسازی دیدگاه‌های گوناگونی را مطرح کردند که در زیر به اختصار به آنها اشاره می‌شود. فمینیست‌ها، دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به نابرابری جنسیتی دارند، فمینیست‌های مارکسیستی مالکیت و اقتصاد را عامل اصلی نابرابری جنسیتی می‌دانند. میشل بارت، مرد را مسئول تأمین منابع مادی و زن را تأمین‌کننده کارهای خانگی می‌دانند، همچنین او کلی نیز اقتصاد را در نابرابری جنسیتی در خانواده تعیین‌کننده می‌دانند. به نظر فمینیست‌های رادیکال، عامل نابرابری و ستم مردان بر زنان، مرد سالاری است که خود محصول تقسیم کار در خانواده است. فمینیست‌های سوسیالیست، نظام سرمایه‌داری و مردسالاری را باهم عامل ستم بر زن می‌دانند. بنابراین نابرابری جنسیتی، محصول نظام سرمایه‌داری و نظام مردسالاری است، بعبارت دیگر، نظام سرمایه‌داری در کنار نظام مردسالاری در تسلط مردان بر زنان مؤثر است، لذا با پایان نظام سرمایه‌داری، زنان رها نمی‌شوند بلکه با مردان نیز مقابله می‌کنند تا مردسالاری سقوط نماید. همچنین فمینیست‌های لیبرال نیز برای اصلاح قوانین در کاهش نابرابری جنسیتی اهمیت خاصی قائل هستند، زیرا قوانین غالباً به نفع مردان و علیه زنان تنظیم شده است.

کارکردگرایی وضع موجود جنسیتی را تثبیت و بر نابرابری جنسیتی و تفکیک جنس‌ها صحه می‌گذارد و خواهان حفظ وضع موجود است. کارکردگرایان تفاوت میان زن و مرد را امری ذاتی می‌دانند که نباید در آن تغییری صورت داد» (میلت، ۱۹۷۲، ص ۲۳۰) کارکردگراها، برتری مردان بر زنان را سبب تعادل، ثبات و وفاق در خانواده امری ضروری می‌دانند، چرا که در غیر اینصورت خانواده از نقش خود باز می‌ماند. به عبارت دیگر هر خانواده به یک مدیر مرد نیاز دارد و زن وظیفه مراقبت از فرزندان را بر عهده دارد. به نظر دیویس و مور نیز، نابرابری جنسیتی ضرورتی کارکردی است، زیرا باعث تعادل خانواده می‌گردد.

برخی از صاحب نظران کارکردگرایی مانند تالکوت پارسونز و رابرت بیلز استدلال کرده‌اند که نابرابری جنسیتی در جامعه‌ی امروزی هم دارای کارکرد است و هم باعث ثبات جامعه می‌شود. به نظر آنها «خانواده‌ی نوین نیز به دو نفر بزرگسال احتیاج دارد که در زمینه نقش‌های خاص دارای تخصص باشند. نقش کلیدی^۳ که معمولاً بر عهده پدر

است، به روابط خانواده با دنیای خارج معطوف می‌باشد. مثلاً پدر مسؤول کسب درآمد برای تأمین خانواده است. نقش نمایشی^۴ که معمولاً بر عهده مادر است، به روابط درونی خانواده معطوف می‌باشد.

از دیدگاه مارکسیستی، عامل اصلی نابرابری جنسیتی در این دیدگاه، اقتصاد است. به عبارت دیگر نابرابری اقتصادی منشأ نابرابری جنسیتی است. لذا مردان بواسطه درآمد بیشتر و تأمین معاش خانواده، نسبت به زنان پایگاه برتری دارند و هرچه زنان از لحاظ اقتصادی وضعیت مناسب‌تری پیدا کنند، نابرابری مزبور بین مردان و زنان از بین رفته، یا حداقل کاهش می‌یابد و «مردان فقط در صورتی می‌توانند از پایگاه برتر برخوردار شوند که زنان پایگاه پست‌تری داشته باشند و الگوهای موجود نقش جنسیت به مردان اجازه می‌دهد که امتیازات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود را حفظ نمایند. این بدان معنی است که گروه مسلط از شرایط موجود سود می‌برد و علاقه‌ای برای تغییر آن ندارد.» (رابرتسون، ۱۳۷۴، ص ۲۸۲).

نابرابری جنسیتی نوعی از قشربندی اجتماعی است و جایگاه برتر مردان نشانگر جایگاه پست‌تر زنان در جامعه است، بعبارت دیگر برتری مردان نشانگر آن است که زنان در جایگاه فروتری قرار دارند و جایگاه برتر مردان نسبت به آنها این اجازه را می‌دهد که از امتیازات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بالاتر نسبت به زنان برخوردار باشند و طبیعی است که آنها از وضعیت موجود راضی باشند و به دنبال تغییر و تحول نباشند، چرا که تغییر حافظ منافع مردان نیست. بنابراین «منشأ کلی نابرابری جنسیتی از دیدگاه ستیزگرایان نابرابری اقتصادی بین مردان و زنان است.» (رابرتسون، ۱۳۷۴، ص ۲۸۲) ثروت و دارایی می‌تواند سبب قدرت و پرستیژ اجتماعی گردد، چون عمدتاً مردان نسبت به زنان درآمد بیشتری دارند، در نتیجه تأمین هزینه‌های خانواده با آنان است یا حتی زمانیکه زنان نیز اشتغال و صاحب درآمد هستند، مردان نسبت به زنان کمک اقتصادی بیشتری به خانواده می‌کنند. بنابراین اگر زنان از لحاظ اقتصادی نسبت به مردان در شرایط بهتری قرار گیرند، بطوریکه هزینه‌های آنان برای خانواده با مردان برابر شود، نابرابری بین آنها از بین می‌رود. بعبارت دیگر کار زنان در بیرون از خانه و کسب درآمد سبب افزایش پایگاه اجتماعی زنان در

مقابل مردان می‌گردد و بالعکس عدم بازدهی اقتصادی آنان سبب نزول اعتبار و حیثیت اجتماعی آنها در جامعه می‌گردد.

به نظر مارکس از خود بیگانگی سبب سرکوب بیشتر زنان می‌گردد، « ساده‌ترین صورت‌بندی از بیگانگی مبین رابطه‌ای است میان کاری که یک زن انجام می‌دهد و نظم بیرونی که او را سرکوب می‌کند، به گونه‌ای که هر چه زن بیشتر و سخت‌تر کار کند سبب تقویت بیشتر نظم می‌شود که سرکوبش می‌کند» (اسمیت، ۱۳۸۶، ص ۲۸) بنابراین دو قطبی شدن این جهان و تقسیم کار بین آنها سبب نابرابری جنسیتی بیشتر بین زن و مرد می‌شود. به نظر مارکس اعضای هر طبقه منافع مشترکی دارند و در مقابل طبقات دیگر قرار می‌گیرند. به اعتقاد او جامعه در نهایت به جامعه‌ای بی طبقه تبدیل می‌گردد، که هیچ کس تحت سلطه‌ی دیگری قرار ندارد. در نظام سرمایه‌داری طبقه سرمایه‌دار از طبقه کارگر بهره‌کشی می‌کند، زیرا ارزش افزوده کارگر نصیب سرمایه‌دار می‌شود و در خانه ارزش تولید شده توسط زن مصرف می‌شود. بنابراین چون زنان برای کار خود در خانه دستمزدی دریافت نمی‌کنند، ارزش افزوده تولید نمی‌کنند و در جایگاه طبقاتی قرار نمی‌گیرند، به نظر مارکس طبقه شامل مردان است.

بنابراین، مارکسیسم برخلاف کارکردگرایی، مخالف نابرابری است. لیکن «نگاه مارکسیسم به ساختار سلسله مراتبی جامعه، مبتنی بر طبقه است و طبقه نیز بر اساس رابطه با ابزار تولید تعریف می‌شود، جنسیت نقشی در این بین ندارد و این نظریه به رابطه‌ی سلسله مراتبی میان زن و مرد در داخل خانه و در محیط عمومی توجهی نمی‌کند. از این رو، به زعم فمنیست‌ها، مارکسیسم نیز اندیشه‌ای مرد مدار و قابل انتقاد تلقی می‌شود.» (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص ۱۲۹) و اینکه طبقه از نظر مارکس شامل مردان می‌شود، خود نشانگر بی‌توجهی به زنان است.

نوسازی و توسعه، زمینه‌ساز نوعی تقسیم کار جنسی در جامعه گردید. نوسازی سبب گردید خانواده هسته‌ای جایگزین خانواده گسترده گردد و این خود سبب تقسیم کار در خانه گردید. زن با توجه به ویژگیهای جسمانی و زایش به کارهای خانگی سوق داده شد و مرد جهت تولید به کارهای خارج از خانه تمایل پیدا کرد. به نظر جامعه‌شناسان روند جامعه‌پذیری مردان و زنان سبب پذیرش نقشهای اجتماعی متفاوت توسط زنان امروزی

گردیده است. به نظر آنها تقسیم کار باعث عملکرد مناسب‌تر خانواده و ثبات جامعه می‌گردد و رقابت بین مردان و زنان را از بین می‌برد. « در فرایند نوسازی تغییرات فناوری به وجود آمده، عدم تناسب بیولوژیکی زن و مرد را از نظر قدرت فیزیکی کاهش داده است و زنان این فرصت را پیدا کردند که از کارهای خانه آزاد شده، وارد بازار کار شوند» (جاکوت و دیگری، ۱۹۸۲، ص ۲۶۹). بنابراین نوآوریهای تکنولوژیکی نیازمند نیروی جسمانی قوی نیست، بلکه نیاز به فکر و اندیشه دارد، لذا به راحتی راه را برای ورود زنان به عرصه صنعتی فراهم می‌کند و آنها در کنار کارهای منزل در بیرون نیز کار می‌کنند.

در بحث رویکردهای نوسازی، نوسازی و توسعه، خانواده هسته‌ای و نوآوری‌های تکنولوژیکی در نابرابری جنسیتی در خانواده تأثیر غیر قابل انکاری دارند. به نظر برگمن سیاست نابرابری جنسیتی، علت اصلی مشارکت اندک زنان در بازار کار است. به عقیده ویلموت و یانگ، مشارکت زن و شوهر در امور مالی و تصمیم‌گیریها حرکت به سمت خانواده دموکراتیک است. گیدنز نیز اعتقاد دارد در دنیای جدید، تصمیم‌گیریها در خانواده توافقی است، همچنین او نظریه‌های روانشناسی و سیاسی را با یکدیگر تلفیق نموده و فضای دموکراتیک، مشورت، مشارکت سیاسی و اعتماد به همدیگر را از عوامل تأثیرگذار بر نابرابری جنسیتی می‌داند.

پیشینه‌ی تحقیق

هر یک از پژوهشگران از زاویه‌ی مخصوص به خود به نابرابری جنسیتی در جامعه پرداخته است، به نظر کات، خانه جای زن و زن جایگاه در خانه است که نشانگر اعتقاد راسخ او به خانه‌داری زن است و مومسن نیز تعصبات اجتماعی را در نابرابری جنسیتی مهم می‌شمارد. در بیشتر پژوهش‌ها عوامل جمعیت شناختی، مانند نژاد، قومیت، سن و درآمد قابل توجه بوده است. « تامسون و دیگری، ۱۹۸۹، ص ۸۶۵» در تحقیق هوبر و اسپیتز نیز در دهه ۱۹۸۰ آمریکا « عوامل عینی، اقتصادی - اجتماعی، همچون موقعیت شغلی، تحصیلی، درآمد و سن زوجین تأثیری عمده بر شکل تقسیم کار خانگی دارد.» (هوبر و دیگری، ۱۹۸۱، ص ۱۶۶) طبق پژوهش گازو و مک مولین، «عوامل غیر ایدئولوژیک، مانند ویژگیهای اقتصادی، اجتماعی و جمعیت شناختی افراد، بر شکل سهم بری زن و شوهر از

قدرت درون خانواده و نحوه‌ی مشارکت در امور تأثیر می‌گذارد.» (گازو و دیگری، ۲۰۰۳، ص ۳۴۶).

چافتز عوامل جمعیتی، سیاسی و اقتصادی را بر نابرابری جنسیتی مؤثر می‌داند. علاوه بر آن او کلی بر روی تفاوت‌های جسمانی و اقتصادی در نابرابری جنسیتی تأکید می‌کند. تونیس نیز گمان شافت یا اجتماع را مخصوص زنان و گزل شافت یا جامعه را مخصوص مردان می‌داند و به نظر ماکس وبر، مردان مانع پیشرفت زنان هستند.

در پژوهش‌های داخلی، با اشتغال زنان نقش آنها در تصمیم‌گیریهای خانوادگی افزایش می‌یابد. «حتی در محیط‌های روستایی هنگامی که زنان دستمزد دریافت می‌کنند، قدرت تصمیم‌گیری آنها در خانه افزایش می‌یابد.» (مشهور، ۱۳۵۵، ص ۷۴) و درآمد رئیس خانواده نیز در قدرت تصمیم‌گیری مردان در خانه مؤثر است، طبق بررسی محسنی، «با افزایش درآمد رئیس خانواده، قدرت مدیران در خانه کاهش یافته است، اختیارات آنان به زنان یا زن و شوهر هر دو تفویض می‌گردد.» (محسنی، ۱۳۷۹، ص ۹۹) و «در روستاها با افزایش میزان زمین و دام همسر، دخالت زنان در تصمیم‌گیریهای خانوادگی افزایش می‌یابد.» (نبی‌زاده، ۱۳۷۴، ص ۱۳۲) و در یک بررسی دیگر نیز «با افزایش رفاه نسبی خانواده نقش زنان در تصمیمات خانواده سیر صعودی پیدا می‌کند.» (مطیع، ۱۳۶۶، ص ۱۵۶) و همچنین پایگاه اجتماعی خانواده‌ی زن در نقش او در تصمیم‌گیریهای خانواده مؤثر است. طبق بررسی نبی‌زاده «با افزایش پایگاه اجتماعی خانواده زن، مشارکت زن در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی بالا می‌رود.» (نبی‌زاده، ۱۳۷۴، ص ۱۳۴) و در خانواده‌های کم جمعیت یا هسته‌ای به نسبت خانواده گسترده، مشارکت زنان در تصمیم‌گیریهای اصلی بیشتر است، زیرا زنان استقلال بیشتری دارند. بعبارت دیگر، «زنان در خانواده‌های هسته‌ای به دلیل برخورداری بیش‌تر از استقلال، در مقایسه با زنانی که در خانواده‌های گسترده زندگی می‌کنند، موقعیت آنان در خانواده ارتقا می‌یابد و در نتیجه مشارکت آنان در تصمیم‌گیری‌ها بیش‌تر می‌شود.» (جاراللهی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۹).

همچنین اسدی و محسنی، محور اصلی تصمیم‌گیری را در مردان و مهدوی و خسروی، تصور اقتدارگرایی شوهر نسبت به همسر، تصور زن از نقش فرمانبرانه خود، مشارکت زن در انتخاب همسر، سطح تحصیلات زنان را در نابرابری جنسیتی مهم می‌دانند و در بررسی

حبیب احمدی و سعیده گروسی سطح تحصیلات مردان و زنان، تعداد اعضای خانواده، ایدئولوژی مردسالاری، نقش جنسیتی، عقیده‌ی قالبی و در پژوهش عبدالحسین نبوی و لیلا احمدی درآمد، باورهای قالبی و جامعه‌پذیری جنسیتی و در نهایت در مطالعه‌ی علیرضا اسماعیلی تحصیلات مردان و زنان در نابرابری جنسیتی مؤثر بوده‌اند.

دستاوردهای پژوهش

در این بررسی چهارصد نفر از کارکنان شهرستان گنبدکاووس مورد مطالعه قرار گرفتند، که ۰/۳۶ درصد در بخش فرهنگی، ۳۷/۷ درصد در بخش خدمات و ۲۶/۳ درصد در بخش کشاورزی فعالیت می‌کنند.

از مجموع پاسخگویان، ۱۳/۳ درصد در روستا و ۸۸/۷ درصد در شهر متولد شده‌اند، در صورتیکه محل سکونت کمتر از ۱۰ درصد آنها در روستاست، چرا که طبق آمار ۹/۵ درصد پاسخگویان در روستا و ۹۰/۵ درصد در شهر زندگی می‌کنند و سن اکثر آنها زیر ۴۲ سال است، به عبارت دیگر ۰/۲۴ درصد پاسخگویان بین ۲۲-۳۲ سال و ۰/۴۸ درصد بین ۴۲-۳۳ سال داشته‌اند که در مجموع ۷۲ درصد جامعه نمونه را تشکیل می‌دهند، همچنین افراد مورد بررسی عمدتاً دارای تحصیلات عالی هستند، طبق آمار ۳۲ درصد پاسخگویان دیپلم و ۶۸ درصد تحصیلات عالی دارند و با توجه به اینکه در شهرستان گنبد قومیت‌های مختلف زندگی می‌کنند، جامعه‌ی مورد بررسی نیز دربرگیرنده قومیت‌های گوناگون است. در این مطالعه ۳۹/۵ درصد پاسخگویان فارس و ۴۰/۵ درصد ترکمن هستند که در مجموع ۸۰ درصد از جامعه نمونه را تشکیل می‌دهند و ۱۰/۳ درصد افراد مورد بررسی را ترکها و ۰/۸ درصد را مهاجران سیستانی و ۱/۸ درصد نیز از سایر قومیت‌ها هستند.

جهت سنجش نابرابری جنسیتی در خانواده به عنوان متغیر وابسته، از شاخصها یا معرفهای ساخته است، استفاده گردید. ابتدا معرفهای موردنظر با مقیاس لیکرت سنجش و نمرات هر یک از پاسخگویان بر حسب شاخصها تعیین گردید، طبق نتایج، کسانیکه نمره‌ی نابرابری آنها ۳۰ بود، صفر در نظر گرفته شد و به همین ترتیب نمره‌ی بالاتر از ۳۰ نشانگر نابرابری کمتر و پایین‌تر از ۳۰ نشانگر نابرابری جنسیتی بیشتر در خانواده است و بدان معنی

است که ۰/۶ درصد پاسخگویان دیدگاه بینابینی نسبت به نابرابری جنسیتی در خانواده داشته‌اند، و نمره ۰/۱۶ درصد پاسخگویان زیر صفر و نمره ۰/۳۳ درصد آنها بالای صفر بوده است که نشانگر وجود نابرابری جنسیتی در خانواده به نفع مردان است، زیرا هر چه نمرات پاسخگویان زیر صفر افزایش یابد، نابرابری جنسیتی علیه زنان افزایش می‌یابد.

در این مطالعه، رابطه و تأثیر متغیرهای ایدئولوژی مردسالاری، نقش آموزشی و سرمایه‌ی فرهنگی به عنوان متغیرهای مستقل بر نابرابری جنسیتی به عنوان متغیر وابسته سنجش گردید، ایدئولوژی مردسالاری به عنوان یکی از متغیرهای فرهنگی با شش شاخص سنجش می‌گردد. معمولاً زنان نقش احساسی و عاطفی را در خانه بازی می‌کنند و مردان کمتر نسبت به آن اظهار علاقه می‌کنند، داده‌های آماری نشانگر آن است که ۰/۲۴ درصد پاسخگویان نقش مرد و ۵۴/۵ درصد نقش زن را در خانه عاطفی دانسته‌اند و در ارتباط با نگرش ذاتی، اکثر پاسخگویان مرد یا مرد و زن را بطور ذاتی برتر دانسته‌اند، زیرا ۴۲/۵ درصد مرد، ۸/۵ درصد زن، ۴۳/۸ زن و شوهر و ۴/۸ درصد همه اعضای خانواده و ۰/۵ درصد نیز فرزندان را بطور ذاتی برتر دانسته‌اند، همچنین طبق عرف، مردان را برتر از زنان و سایر اعضای خانواده می‌دانند و ۳/۵ درصد اظهار نموده‌اند، عرف معمول زنان را برتر دانسته و ۲۰/۵ درصد مرد و زن را با همدیگر یکسان فرض نموده و ۰/۸ درصد نیز همه اعضای خانواده را برتر دانسته است. و طبق ارزشهای اجتماعی ۰/۲۷ درصد پاسخگویان مرد را برتر و ۴/۳ درصد زن و ۴/۳ درصد همه اعضای خانواده را برتر دانسته‌اند و ۶۳/۸ درصد پاسخگویان اظهار نموده‌اند طبق شرع اسلام، مردان بر زنان برتر هستند، ۰/۲ درصد زنان را برتر و ۳۳/۸ درصد تفاوت بین مرد و زن قائل نشدند، زیرا اعتقاد داشتند اسلام برای مرد و زن ارزش یکسانی قائل و ۰/۵ درصد نیز همه اعضای خانواده را در نزد اسلام یکسان دانسته‌اند. همچنین به نظر پاسخگویان، آداب و رسوم گذشته اغلب مردان را برتر از زنان دانسته است. زیرا ۷۹/۳ درصد پاسخگویان عقیده دارند آداب و رسوم مردان را برتر از زنان تلقی می‌کند و سهم زنان در برتری آداب و رسوم فقط ۲ درصد می‌باشد.

رابطه‌ی ایدئولوژی مردسالاری، با شاخصهای عرف و رسم خانوادگی، ارزشهای اجتماعی، نقش عاطفی، نگرش ذاتی و شرع اسلام سنجش گردید، نتایج آزمون همبستگی نشانگر آن است که رابطه‌ی آنها به احتمال ۹۹ درصد با نابرابری جنسیتی به عنوان متغیر

وابسته معنی داری می‌باشد. به عبارت دیگر با کمتر از یک درصد خطا وجود رابطه بین دو متغیر تأیید می‌گردد. و سطح معنی داری محاسبه شده یا sig برابر با ۰/۰۰۰ است که کوچکتر از ۰/۰۱ می‌باشد. که نشانه‌ی همبستگی بالای متغیر نقش کلیدی با نابرابری جنسیتی در خانواده است. ($p > 1\%$)

جدول شماره ۱: رابطه ایدئولوژی مردسالاری با نابرابری جنسیتی در خانواده

متغیرها	Value	df	Sig
نقش عاطفی	۶۳/۷۵۲	۱۲	۰/۰۰۰
نگرش ذاتی	۵۵/۳۰۲	۱۲	۰/۰۰۰
عرف خانوادگی	۲۹/۶۹۶	۱۲	۰/۰۰۳
ارزشهای اجتماعی	۲۸/۲۷۲	۱۲	۰/۰۰۵
سته‌های خانوادگی	۴۲/۵۰۴	۱۲	۰/۰۰۰
شرع اسلام	۲۲/۰۶۹	۹	۰/۰۰۹

نقش آموزشی یکی از مهمترین متغیرهای فرهنگی با چهار شاخص سنجش می‌گردد. فیلم‌های سینمایی به عنوان یکی از نمادهای فرهنگی مهم در ضعیف نشان دادن زنان در جامعه‌ی ایرانی نقش قابل توجهی ایفا می‌کنند. در این مطالعه ۳ درصد پاسخگویان عقیده دارند، در فیلم‌های سینمایی شخصیت زنان زیاد ضعیف نشان داده شده است و ۷/۸ درصد خیلی زیاد و در مقابل ۸/۳ درصد خیلی کم و ۹/۵ درصد خیلی کم بیان شده است و در ۴۲/۳ درصد موارد نیز در حد متوسط ذکر شده است. همچنین وضعیت زنان در سریالهای تلویزیونی، همانند فیلم‌های سینمایی است، بطوریکه ۳۲/۵ درصد پاسخگویان اظهار نموده‌اند که ضعیف نشان دادن شخصیت زنان در سریالهای تلویزیونی زیاد، ۷ درصد خیلی زیاد و در مقابل ۷ درصد خیلی کم و ۱۲/۵ درصد کم بیان شده است و ۴۰/۸ درصد نیز در حد متوسط ذکر شده است. نظام تعلیم و تربیت و کتب درسی مدارس در ضعیف نشان دادن زنان نقش مهمی دارد، داده‌های آماری، نشانگر آن است که ۳۵/۵ درصد پاسخگویان، نظام تعلیم و تربیت را در ضعیف نشان دادن زنان زیاد و ۱۰/۸ درصد خیلی زیاد می‌دانند و برای متغیر کتب درسی مدارس این ارقام به ترتیب ۲۹ درصد و ۶ درصد می‌باشد. ۷/۵ درصد پاسخگویان نظام آموزش و پرورش را در ضعیف نشان دادن زنان، خیلی کم و ۱۵/۸ درصد کم مقصر و ۳۰/۵ درصد نیز کوتاهی نظام تعلیم و تربیت را در حد متوسط دانسته‌اند. لیکن ۱۰ درصد کتب درسی مدارس را خیلی کم و ۲۰ درصد

کم مقصر دانسته‌اند و ۳۵ درصد نیز حد متوسطی برای کتب درسی مدارس در ضعیف نشان دادن زنان قائل هستند.

رابطه‌ی نقش آموزشی با شاخصهای شخصیت زن در فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی، نظام تعلیم و تربیت و کتب درسی مدارس سنجش گردید، نتایج آزمون همبستگی نشانگر آن است که رابطه آنها به احتمال ۹۹ درصد با نابرابری جنسیتی به عنوان متغیر وابسته معنی دار می‌باشد و سطح معنی داری محاسبه شد یا sig برابر با ۰/۰۰۰ است که کوچکتر از ۰/۰۱ می‌باشد. بعبارت دیگر می‌توان گفت که به احتمال یک درصد خطا بین دو متغیر رابطه معنی داری وجود دارد و با تغییر نگرش پاسخگویان در هر یک از دو متغیر، متغیر دیگر نیز دچار تغییر یا افزایش و کاهش می‌شود. ($p > 1\%$)

جدول شماره ۲: رابطه نقش آموزشی با نابرابری جنسیتی در خانواده

متغیرها	Value	df	Sig
فیلم های سینمایی	۵۳/۰۲۲	۱۲	۰/۰۰۰
سریال های تلویزیونی	۴۳/۶۳۹	۱۲	۰/۰۰۰
نظام تعلیم و تربیت	۲۷/۸۹۷	۱۲	۰/۰۰۶
کتب درسی مدارس	۳۵/۰۳۷	۱۲	۰/۰۰۰

سرمایه‌ی فرهنگی یکی از مهمترین متغیرهای فرهنگی با چهار شاخص سنجش می‌گردد. اولین شاخص تحصیلات است. داده‌های آماری، نشانگر آن است که اغلب پاسخگویان تحصیلات مردان را نسبت به سایر اعضای خانواده بالاتر دانسته‌اند. به عبارت دیگر ۵۰/۵ درصد پاسخگویان تحصیلات مرد در خانواده را نسبت به سایر اعضا بالاتر، ۱۶ درصد تحصیلات زنان را نسبت به سایر اعضای خانواده بالاتر و ۲۸ درصد تحصیلات مرد و زن را عنوان نموده‌اند و ۵/۵ درصد موارد، سایر اعضای خانواده نسبت به پاسخگویان تحصیلات بالاتری داشته‌اند. میزان تحصیلات ۰/۸ درصد پاسخگویان نسبت به همسران خیلی پایین، ۱۲ درصد پایین، ۳۷ درصد برابر، ۴۱ درصد بالا و ۹/۳ درصد خیلی بالا می‌باشد. در ارتباط با تحصیلات خانواده زن، نیز در ۵۰/۳ درصد موارد، برادر بالاترین تحصیلات داشته‌اند و بعد از آن خواهر با ۲۷/۳ درصد، پدر با ۹/۸ درصد، مادر با ۰/۴ درصد در جایگاههای بعدی قرار دارند و ۸/۸ درصد نیز سایر اعضای خانواده نسبت به بقیه از تحصیلات بالاتری برخوردار بوده‌اند. سطح تحصیلات خانواده زن به نسبت مردان در ۵۳/۳ درصد موارد برابر است، بعبارت دیگر خانواده‌ها تفاوت فرهنگی قابل توجهی

با همدیگر ندارند و تحصیلات خانواده زن در ۲۰/۸ درصد موارد بالاتر و ۷/۸ درصد خیلی بالاتر است و در ۱/۸ درصد موارد خیلی پایین و ۱۶/۵ درصد پایین است. و در ۵۸/۸ درصد موارد خانواده‌ها یکدیگر را از ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یکسان دانسته‌اند که نزدیک به دو سوم جامعه نمونه را دربر می‌گیرند و ۲۵/۸ درصد پاسخگویان خانواده همسر را بالاتر و ۰/۶ درصد خیلی بالاتر و در برابر ۱/۸ درصد خیلی پایین‌تر و ۷/۸ درصد پایین‌تر عنوان نموده‌اند. بنابراین آمار نشانگر آن است که پاسخگویان اغلب یا با خانواده‌های هم سطح یا بالاتر زندگی می‌کنند و کمتر با سطوح پایین‌تر از خود تشکیل خانواده داده‌اند. بعبارت دیگر ۳۱/۸ درصد افراد با سطح بالاتر از خود ازدواج نموده و ۹/۶ درصد با سطح پایین‌تر از خود تشکیل زندگی داده‌اند. در ارتباط با تحصیلات، پاسخگویان عمدتاً تحصیلات عالی دارند، طبق آمار ۳۲ درصد پاسخگویان دیپلم و ۶۸ درصد تحصیلات عالی دارند.

جدول شماره ۳: رابطه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی با نابرابری جنسیتی در خانواده

متغیرها	Value	df	Sig
مدرک تحصیلی	۱۶/۶۷۲	۱۲	۰/۱۶۲
تحصیلات زن	۴۲/۸۷۸	۱۲	۰/۰۰۰
فرهختگی خانواده زن	۱۰۹/۰۹۰	۱۲	۰/۰۰۰
ناهمسان همسری	۵۹/۰۶۸	۱۲	۰/۰۰۰

رابطه‌ی سرمایه‌ی فرهنگی با شاخصهای تحصیلات پاسخگویان، تحصیلات زن، فرهختگی خانواده زن، ناهمسان همسری سنجش گردید، نتایج آزمون همبستگی نشانگر آن است که رابطه آنها به احتمال ۹۹ درصد با نابرابری جنسیتی به عنوان متغیر وابسته معنی‌داری می‌باشد و سطح معنی‌داری محاسبه شده یا sig برابر با ۰/۰۰۰ است کوچکتر از ۰/۰۱ می‌باشد. به عبارت دیگر با کمتر از یک درصد خطا وجود رابطه‌ی بین دو متغیر تأیید می‌گردد و با تغییر در یک متغیر تغییر در متغیر دیگر نیز بوجود می‌آید. ($p > 1\%$)

بنابراین متغیرهای ایدئولوژی مردسالاری، نقش آموزشی و سرمایه‌ی فرهنگی رابطه معنی‌داری با نابرابری جنسیتی در خانواده به عنوان متغیر وابسته دارند و جهت تبیین متغیرهای مستقل نیز از رگرسیون چندگانه استفاده گردید، که طبق نتایج از مجموع شاخصهای متغیر ایدئولوژی مردسالاری از رگرسیون چندگانه استفاده گردید، که شاخصهای نقش عاطفی و نگرش ذاتی بر متغیر وابسته تأثیر داشته‌اند.

مقدار R^3 یا ضریب تعیین شده برابر با ۰/۱۰۷ می‌باشد که نشانگر آن است که ۱۰/۷ درصد تغییر متغیر وابسته توسط متغیر ایدئولوژی مردسالاری تبیین می‌گردد. همچنین از مجموع شاخصهای متغیر نقش آموزشی، شاخصهای شخصیت زن در فیلم‌های سینمایی و کتب درسی مدارس بر متغیر وابسته تأثیر داشته‌اند. مقدار R^2 یا ضریب تعیین شده برابر با ۰/۰۴۹ می‌باشد که نشانگر آنست که ۴/۹ درصد تغییر متغیر وابسته توسط متغیر نقش آموزشی تبیین می‌گردد. و در نهایت از مجموع شاخصهای متغیر سرمایه‌ی فرهنگی، شاخصهای تحصیلات زن و ناهمسان همسری بر متغیر وابسته تأثیر داشته‌اند.

جدول شماره ۴: نقش متغیرهای فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده

متغیرها	df	F	sig	R	R^2_{Ad}
ایدئولوژی مردسالاری	۶	۷/۸۵۹	^a ۰/۰۰۰	^a ۰/۳۳۷	۰/۰۹۴
سرمایه فرهنگی	۴	۶/۶۰۴	^a ۰/۰۰۰	^a ۰/۴۴۷	۰/۰۵۱
نقش آموزشی	۴	۵/۰۵۹	^a ۰/۰۰۱	^a ۰/۲۲۱	۰/۰۳۹

بنابراین در مجموع متغیرهای ایدئولوژی مردسالاری، سرمایه‌ی فرهنگی و نقش آموزشی رابطه‌ی معنی‌داری در سطح ۹۹ درصد با متغیر وابسته داشته و بر آن تأثیرگذار بوده‌اند. طبق جدول شماره ۴، مقدار R^2 یا ضریب تعیین شده متغیرهای فرهنگی، برابر با ۰/۲۱۷ می‌باشد که بیانگر آن است که ۲۱/۷ درصد تغییر متغیر وابسته توسط متغیرهای فرهنگی تبیین می‌گردد و نقش ایدئولوژی مردسالاری با R^2 یا ضریب تعیین شده ۰/۱۰۷ بیشترین تأثیر و متغیرهای سرمایه فرهنگی و نقش آموزشی به ترتیب با ضریب تعیین ۰/۰۶۱ و ۰/۰۴۹ در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

نتیجه گیری و پیشنهادها

نابرابری جنسیتی در خانواده، علیرغم تلاش سازمانهای بین‌المللی از جمله کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان یک واقعیت غیرقابل انکار در جامعه است و این بررسی بدنبال شناخت نقش عوامل مؤثر بر آن و حداقل بهبود شرایط زنان در خانواده صورت گرفت. مقایسه‌ی نمره‌ی پاسخگویان در شاخص‌های دهگانه نابرابری جنسیتی در خانواده، نشان می‌دهد که نمره ۰/۶۱ درصد پاسخگویان زیر صفر و نمره‌ی ۰/۳۳ درصد آنها بالای صفر

بوده است که نشانگر وجود نابرابری جنسیتی در خانواده به نفع مردان است، زیرا هرچه نمرات پاسخگویان زیر صفر افزایش یابد، نابرابری جنسیتی علیه زنان افزایش می‌یابد. جهت تبیین نابرابری جنسیتی، نقش عوامل فرهنگی از طریق متغیرهای ایدئولوژی مردسالاری، نقش آموزشی و سرمایه‌ی فرهنگی بر نابرابری جنسیتی در خانواده بطور مستقیم سنجش گردید که سهم آنها در تبیین نابرابری جنسیتی ۲۱/۷ درصد می‌باشد. نتایج پژوهش حاضر با برخی رویکردهای نظری بویژه کارکردگرایی و نتایج برخی پژوهشهای داخلی و خارجی همخوانی دارد. در نظریه کارکردگرایی، ایدئولوژی مردسالاری، نقش آموزشی و سرمایه‌ی فرهنگی از جمله عوامل مؤثر بر نابرابری جنسیتی عنوان شده‌اند، که با نتایج تحقیقات تالکوت پارسنز، رابرت بیلز، دورکیم، آبوت، دیویس و مور، ادگل، هوبر و اسپیتز، اسموردا، گرین استین، حبیب احمدی و سعیده گروسی، عبدالحسین نبوی و لیلا احمدی تطبیق می‌کند. بنابراین رویکرد کارکردی نقش مهمی در تبیین متغیر وابسته دارد.

با توجه به یافته‌های این پژوهش، به نظر می‌رسد برای کاهش نابرابری جنسیتی در خانواده باید قانون مدنی و نگرش قالبی افراد جامعه بویژه مردان نسبت به زنان تغییر نماید. زمینه‌های تحصیلات زنان در سطوح عالی فراهم گردد، ناهمسان همسری کاهش پیدا نماید، نگرش برنامه‌های فرهنگی از جمله فیلم‌های سینمایی و کتب درسی در توجه برابر به مردان و زنان تلاش جدی نمایند.

زیر نویس‌ها

1-Sex 2-Gender 3-instrumental 4-expressive

منابع

- ۱- اسمیت، درتی (۱۳۸۶)، نگرش زنان، نقد رادیکال جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی نوشین احمدی خراسانی، فمینسم و دیدگاهها، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- ۲- جاراللهی، عدرا (۱۳۷۹) چگونه مشارکت زنان ایرانی در تصمیم‌گیریها فصلنامه علوم اجتماعی شماره ۱۲ و ۱۱، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علامه طباطبائی تهران.
- ۳- رابرتسون، یان (۱۳۷۴) درآمدی بر جامعه، چاپ دوم، ترجمه حسین بهروان، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۴- رضایی، منیره (۱۳۸۳)، «نقش آموزش و پرورش در توسعه سیاسی- اجتماعی و آموزش و پرورش حساس به جنسیت»، مجموعه مقالات همایش ملی مهندسی اصلاحات در آموزش و پرورش، جلد دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده تعلیم و تربیت.
- ۵- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰) مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده، تهران: سروش.
- ۶- محمد اصل، عباس (۱۳۸۱) جنسیت و مشارکت: درآمدی بر جامعه‌شناسی مشارکت سیاسی زنان ایران، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- ۷- مشهور، حسین (۱۳۵۵) «بررسی جنبه‌هایی از اثرات اشتغال زن در خانواده‌های روستایی اطراف تهران، علوم اجتماعی، دوره ۲، شماره ۲، ۱۳۵۵.
- ۸- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳) مقدمه‌ای بر مطالعات زنان، تهران: دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.

- ۹- مطیع، ناهید (۱۳۶۶) بررسی نقش و پایگاه اجتماعی زن در جامعه روستایی ایران، با تأکید بر منطقه ایوانکی، رساله فوق لیسانس، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
- ۱۰- نبی زاده، راحله (۱۳۷۴) بررسی میزان مشارکت زنان در تصمیم گیریهای مربوط به خانواده، رساله کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه علوم طباطبائی تهران.

- 11-Gazso, W.A. and J.A Mc Mullin. 2003. Doing domestic Labour. Canadian Journal of Sociology 28 (3): 341 – 366.
- 12-Huber, J, and H. Spitze. 1981 "wires employment, household behaviors, and sex related" Social Forces 60 (1): 150 – 169.
- 13-Jaquette, J. S. and K. A. S taudt (1982), Women and Modernization Theory: A decade of feminism criticism", Word politics, vol. xxxiv, hoz.
- 14-Karamara, C, and P. A. Treichler. 1985. A Feminist Dictionary In our own words. London: Pandora press.
- 15-Millett, K. (1972) sexual politics. London: sphere Books.
- 16-Thompson, L. and A. J walker (1989) Gender in families "Journal of marriage and the Family 51: 845 – 871.
- 17-Wood, J. t (1999) Gendered Lives Communication, Gender, and Culture. Canada: wadsworth publishing Inc. 3 rd ef.

